

گزارشات سَدَری جاسوسان بریتانیا در باره حوادث تورکمنصحر!!

هدف از سفرهای متعدد دیپلماتهای بریتانیا به گنبدقابوس، آنهم در شرایط متشنج چه بوده؟
چرا سازمان چریکهای فدائی به نحوه و علت کشتادن رهبران شوراهای به محل ستاد در شب ربوده شدنشان سکوت می کند؟
چرا علیرغم لغو مراسم راهپیمانی واقعه سیاهکل در تهران و سایر شهرها سازمان به برگزاری آن در گنبدقابوس اصرار ورزید؟
آیا دولت بریتانیا از تغییر جغرافیایی منطقه هم مرز با شوروی نگران بود؟
چرا جمهوری اسلامی ایران نسبت به رشد بی سابقه فاناتیسم دینی در تورکمنصحر چشم می بندد؟

"آرشیو ملی بریتانیا"، طبق روال همه ساله خود در نیمه دسامبر گذشته، پرونده ها و اسناد مربوط به تحولات سی سال گذشته را طی مراسمی در اختیار "تعداد محدودی از پژوهشگران و نویسندگان" گذاشت. بخش هایی از این اسناد توسط آقای "مجید تفرشی" بعنوان محقق تاریخ، ترجمه و در روزنامه "انقلاب اسلامی" شماره ۷۶۹ به چاپ رسیده که به نظر می رسد عمدتاً مطالبی را که مورد نظر سردبیر این نشریه آقای بنی صدر که خود از بازیگران اصلی سیاست سالهای اول انقلاب اسلامی و از آمران اصلی سرکوب ملت تورکمن بوده اند را در برمیگیرد. با این وجود، ما در اینجا به نقد مختصر این اسناد منتشر شده در این نشریه که خود افشاگر گوشه ای از توطئه مشترک زمامداران انقلاب اسلامی و سازمان جاسوس انگلستان به همراه سوسیال-شوونیستهای فارس است، میپردازیم با این امید که اصل و تمامی این اسناد از طرف دوستان تورکمنی که توانائی ترجمه آنها دارند، در اختیار پژوهشگران و فعالین سیاسی تورکمن قرار بگیرد!



David Norman Reddaway

آقای تفرشی یکی از مأمورین سفارت بریتانیا در تهران بنام "**دیوید رد وی**"¹ را بعنوان گزارشگر اصلی این اسناد محرمانه معرفی کرده، درباره وی اینگونه توضیح می دهد:

"از ابتدای پیروزی انقلاب، ردوی بدلیل ارتباطات گسترده و آشنایی کامل به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و ازدواج با زن ایرانی از خانواده مشهور قاجار، چهره کلیدی سفارت بریتانیا در تهران بود. با خروج جان گراهام، سفیر بریتانیا از تهران و کاهش تعداد کارمندان آن به حداقل ممکن، اهمیت ردوی دوچندان شد. دیوید نورمن ردوی، متولد ۱۹۵۳ است. تهران، در سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ نخستین مأموریت دیپلماتیک خارج از کشور ردوی بود. او اواخر سال ۱۹۸۰ تهران را برای خدمت بعنوان دبیر اول در مادرید ترک کرد و تا سال ۱۹۸۴ در آنجا ماند. ردوی در سال ۱۹۸۸ دبیر اول سفارت بریتانیا در دهلی نو شد. وی یکبار دیگر در سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸ و در اوج اختلافات ایران و اروپا پس از بحران ناشی از ماجرای سلمان رشدی کاردار سفارت کشورش در تهران شد. او در سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ کاردار و نفر دوم سفارت کشورش در بوینوس آیرس شد. در ابتدای سال ۲۰۰۲ و پس از عادی شدن روابط دیپلماتیک تهران و لندن، ردوی بعنوان سفیر جدید بریتانیا به ایران معرفی شد.

¹ David Norman Reddaway, 1977–1980: Tehran: 3rd Secretary Commercial; 2nd later 1st Secretary Political.

دولت ایران پس از مدتی تعلل در پذیرش وی، نهایتاً عنوان کرد که با قبول ردوی مخالف است. دولت محمد حاتمی علت رد کردن ردوی را رسماً اعلام نکرد و حتی دخالت شخص تونی بلر و مکالمه تلفنی وی با خاتمی نیز ایران را راضی به پذیرش ردوی نکرد.

رسانه های داخلی ایران یهودی بودن و عضویت وی در سازمان امنیت خارجی بریتانیا "اس. آی. اس" (ام. آی. ۶)^۲ را دلیل عدم پذیرش وی عنوان کردند. هر دو اتهام توسط لندن و شخص ردوی تکذیب شد. اگرچه عدم پذیرش ردوی توسط ایران برای مدتی روابط تهران و لندن را گل آلود کرد، ولی نتوانست مانع از ارتقای او در سمت های دیپلماتیک شود. ردوی در همان سال و بدنبال اشغال افغانستان و سقوط طالبان، برای چند ماه نماینده ویژه بریتانیا در کابل شد. او سپس برای یکسال در فاصله های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه هاروارد رفت. پس از آن نیز به سه مأموریت پیاپی خارجی بعنوان کمیسر عالی و یا سفیر رفت. از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ در کانادا، از ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ در دویلین و از سال ۲۰۰۹ تاکنون سفیر کشورش در آنکارا است.^۳

آقای "مجید تفرشی" نتیجه میگیرند: "با یک مرور اجمالی در مجموعه فعالیت ها و مکاتبات ردوی جوان در سفارت بریتانیا در تهران در دوره حضورش در ایران و مقایسه کارائی، کارکرد و ارتباطات او با دیگر همکارانش در دوره قبل و بعد از وی، میتوان دریافت که درک وی از جامعه و حکومت در ایران بیش از اغلب دیپلماتهای دیگر بود و از این جهت با وجود غیرقابل اثبات بودن اتهامات مطرح شده توسط ایران علیه وی، شاید بتوان نگرانی های ایران در مورد وی را درک کرد!"

آقای "تفرشی" بعنوان "محقق در تاریخ"، بهتر می بود که قبل از "درک" نگرانی های ایران از حضور مجدد جاسوس حرفه ای انگلیس در ایران در ایامی که بعد از گذشت دو دهه رابطه رسمی و محرمانه جمهوری اسلامی با آن ظاهراً شکر آب شده بود، "نگرانی های" مشترک و همکاری آنها علیه بخشی از مردم کشور ایران یعنی تورکمنها در اوایل انقلاب را باید "درک می کردند.

البته حضور و همکاری نیروهای امنیتی و نظامی بریتانیا در سرزمین تورکمنها (ترکمنصحر) نه به اوایل انقلاب بلکه حداقل به نیمه دوم قرن نوزدهم باز می گردد. مثلاً در سال ۱۸۶۳ جیمز ابوت^۳ به استخدام نیروی نظامی ایران، مستقر در کناره شرقی دریای خزر جهت سرکوبی تورکمنها در می آید و با مشهورترین نمونه آن نفوذ و حضور "آرمنیوس وامبری"^۴ (۱۸۶۳)، جاسوس مجارستانی الاصل انگلستان در زمان ناصرالدین شاه قاجار است که با اطلاع و همکاری دولت مرکزی ایران توانست به منطقه ترکمنصحر و تا عمق آسیای میانه سفر کند. وی بعد از دو سال جمع آوری اطلاعات مورد نظر خود از این منطقه، هنگام بازگشت از طریق ایران به بریتانیا، در ملاقات خصوصی با ناصرالدین شاه یک نسخه از گزارشات خود را به "شاه شیعه" تقدیم می کند! جاسوس انگلستان بنام او دونوان^۵، در سال ۱۸۷۶ به جمع آوری اطلاعات در باره تورکمنها در "کومیش تپه" و "ماری" می پردازد. در سال ۱۸۷۹ میلادی "کاونتری"^۶ از مأموران بریتانیایی بعنوان کنسول در استرآباد مستقر میگردد و از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۳ میلادی ژنرال "ل. بوسفورد"^۷، تحت پوشش سفیر بریتانیا در کناره شرقی دریای خزر و استرآباد به مأموریت جمع آوری اطلاعات در مورد تورکمنها می پردازد. در سال ۱۸۸۱ میلادی ژنرال "چارلز استیوارت" در شمالشرقی ایران، خراسان و افغانستان به انجام مأموریت محوله به خود از طرف دولت ایران و دولت بریتانیا می پردازد.

این همکاری مشترک با جاسوسان انگلیسی علیه یک ملت که از یکسو در جنگی نابرابر با نیروهای روسیه تزاری قتل عام میشد و از سوی دیگر با چنگ و دندان از سرزمین و حیات ملی خود در مقابل سلطه گری حکومت مرکزی ایران مقاومت کرده و به الحاق اجباری به "ایالات محروسه ایران" تن در نمی داد، در تمامی طول قرن نوزده ادامه می یابد. بالاخره در اواخر قرن، طی اجرای سیاست تبدیل امپراطوری در هم شکسته ایران به منطقه حائل بین مستعمرات انگلستان در آسیا (هندوستان، عراق و عربستان) و مستعمرات روسیه تزاری در آسیای مرکزی، سرزمین و ملت واحد تورکمن طی قرارداد ۱۸۸۱ موسوم به "قرارداد آخال" به دو منطقه تقسیم گردید!

^۲ MI6

^۳ James Abott

^۴ Arminus Vamberi

^۵ Edmond O'Donovan

^۶ Counteri

^۷ L. Bosford

این همکاری مشترک بعد از این تقسیم نیز بین دول ایران و انگلستان جهت به انقیاد در آوردن قسمت جنوبی سرزمین تورکمنها همچنان ادامه یافت. از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۴ ژنرال سر پرسای سایکس^۸ بعنوان کنسول بریتانیا در مشهد استقرار یافته، چندین بار سراسر تورکمنصحر را حتی ماری را زیر پای گذاشته و تورکمنها را تحت نظر داشت. از انقلاب مشروطه تا انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷، این همکاری دوجانبه علیه ملت دوپاره شده به همکاری روس، انگلیس و ایران فرا روئید! بدنبال انقلاب اکتبر و بدلیل ناتوانی حکومت اسمی ایران در مقابله با تورکمنهایی که برای استقلال سرزمین خود می جنگیدند، این بخش از سرزمین تورکمنها بعنوان شمالی ترین مرز منطقه حایل بین روس و انگلیس، مستقیماً بر عهده نیروهای بریتانیایی موسوم به "حافظ کمر بند شرقی ایران" به فرماندهی ژنرال "مالسون"^۹ واگذار گردید!

این همکاری مشترک در سرآغاز قرن بیستم، همچنان با پیاده شدن دوپست نفر از نیروهای انگلیسی در بندرگز و با حمله نیروهای مزدور هندی و برمه ای آن از طریق دریای خزر به روستای "خوجه نوس" در سی ام سپتامبر ۱۹۱۹ و با ورود قشونی از انگلیس به بجنورد در همان سال جهت مقابله با جنبش استقلال طلبانه تورکمنها به رهبری "عثمان آخون" تداوم یافت. این همکاران مشترک هر جا با موانعی در سرکوبی ملت تورکمن مواجه می شدند، آنرا با دعوت از نیروهای نظامی کشوری دیگر برطرف می ساختند. آنها در ۱۸ ماه مه ۱۹۲۵ با دعوت از یونکرزهای آلمانی و بمباران تورکمنها در اطراف شهر بجنورد و مشارکت شان در سال ۱۹۲۶ در سرکوبی خونین اولین جمهوری مستقل تورکمنها در تورکمنستان جنوبی، این همکاری دوجانبه را به همکاری سه جانبه تبدیل کردند! بدنبال جنگ جهانی دوم، یکی از اضلاع مثلث شوم یعنی آلمان، جای خود را به آمریکا داده و با ورود مستشاران پنجاه هزار نفری آمریکا به ایران و ایجاد پایگاهی هوایی در نزدیکی "ماراودیه" در تورکمنصحر تا انقلاب اسلامی، این همکاری سه جانبه ظاهراً علیه اتحاد شوروی اما از خاک تورکمنصحر و برخلاف منافع تورکمنها در دو سوی مرزهای تحمیلی دوران استعمار، تداوم یافت.

با وقوع انقلاب اسلامی و با روی کار آمدن رژیم "ضد اجنبی" با گلو درانی های ضد امپریالیستی و ضد کمونیستی که گویا به مبارزه ای تمام عیار هم علیه شرق و هم علیه غرب وارد شده بود. این همکاری با امپریالیسم انگلیس که از زمان سلسله قاجار ها روابط خود را با هزاران تار مرئی و نامرئی با روحانیت شیعه استحکام بخشیده بودند، همچنان در خفا و بویژه در مورد تورکمنها ادامه می یابد که شاهد این مدعا، اسناد انتشار یافته مربوط به اوایل انقلاب از طرف "ارشيو ملی بریتانیا" است!

در این اسناد حداقل از سه بار مسافرت و حضور "دیوید ردوی" این چهره کلیدی سفارت بریتانیا در تهران یاد شده است. مسلماً این مسافرتها نمی توانست بدون خبر و هماهنگی با مقامات دولت اسلامی ایران باشد. زیرا، در ایران (بویژه در شرایط بحرانی اوایل انقلاب در سرتاسر کشور) مرسوم است که هیچ دیپلماتی بدون اجازه وزارت امور خارجه ایران و یا ارگانی مربوطه و ناظر بر فعالیت دیپلماتیک اتباع خارجی نمی تواند شهر محل مأموریت خود را به مقصد مأموریتی در شهری دیگر ترک نماید. از سوی دیگر، سفر به منطقه ای جنگی و بحرانی چون تورکمنصحر در آن شرایط که ده ها پست بازرسی کمیته و سپاه مدارک و هویت مسافران را کنترل و دلیل مسافرت آنها را جویا میشدند، نمی توانست بدون همراهی مقامات امنیتی و یا نظامی رژیم و بویژه کسب خبر و اطلاعات از وضعیت منطقه بدون همکاری مقامات مشابه از طرف رژیم اسلامی در منطقه برای این جاسوس انگلستان مقدور باشد. بنابراین، این مسافرتها به منطقه چیزی بغیر از مأموریت ویژه و مشترک مهمترین شخصیت سفارت انگلیس در تهران و همراهان و همکاران وی از این سفارت به همراه مقامات امنیتی عالی رتبه دولت اسلامی و با توافق زمامداران رژیم نبوده است! آقای "مجید تفرشی" در مورد این مأموریت ها، طبق اسناد منتشر شده می گوید: "بازتاب حوادث ترکمنصحر در ابتدای سال ۱۹۸۰، یکی از مناطق بحران زده ایران ترکمنصحر بوده گزارش ۲۸ فوریه ۱۹۸۰ / ۱۹ اسفند ۱۳۵۸، ردوی به لندن به تحولات آن منطقه اختصاص داشت. ده روز قبل از این گزارش، جنازه چهار تن از رهبران شوراهای ترکمن و اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، در جاده بجنورد کشف شد. این چهار نفر حسین جرجانی، شیرمحمد درخشنده توماج، عبدالحکیم مختوم و واحدی نام داشتند که ظاهراً از مذاکره با نمایندگان دولت برمیگشتند. بدنبال این حادثه، چریکهای فدائی با حمایت گروه دیگر از قبیل جبهه دمکراتیک ملی، کومله، راه کارگر

^۸ Sir Persi Saykess

^۹ Malleon

و پیکار تظاهراتی را در تهران سازمان دادند و سپاه پاسداران را به ربودن، شکنجه و قتل این چهار نفر متهم کردند.

وی اضافه میکند: "به نوشته "ردوی" واکنش سپاه پاسداران و مسئولان به این حادثه مبهم و چند پهلو بود. نخست ابوشریف فرمانده سپاه از سوی بنی صدر برای بررسی ماجرا به گنبد رفت و گزارشی هم از این ماجرا به رئیس جمهور جدید (بنی صدر) داد. استاندار مازندران عبدالعلی مصحف نیز ضمن رد گشته شدن این چهار نفر توسط اعضای سپاه، عنوان کرد چهار پاسدار محافظ ترکمنهای مقتول خود نیز "متعاقبا در گنبد شهید شده اند". سپاه نیز اعلام کرد که ترکمنها و پاسداران محافظ آنان توسط گروهی دیگر مورد حمله مسلحانه واقع شده بود و "مقر گروه خلق ترکمن در گنبد یک مرکز جاسوسی برای یک ارتش خلقی" بوده است. در همین ارتباط گروه ناشناخته ای با عنوان "فدائیان خلق ترکمن پیرو مثنی مسلحانه" با صدور بیانیه ای مسئولیت ترور چهار فرد تورکمن را بعهده گرفت. از نظر چریکهای فدائی این گروه و بیانیه آن جعلی بود. در گزارش دیپلمات بریتانیایی ضمن اشاره به گشته شدن ۱۳۷ تورکمن و ۳۶ پاسدار و زخمی شدن ۸۱ تورکمن و ۶۷ عضو سپاه در حوادث مختلف منطقه ترکمنصحرا آمده است: "احساس شخصی من این است که واقعا مهم نیست چه کسی این افراد را به قتل رسانده ولی تعداد کشته ها و زخمی ها ابعاد نآرامی در گنبد را نشان میدهد و این حادثه در مجموع نشانگر قدرت فدائیان خلق است!"

پیداست که این گزارش "ده روز" بعد از آدم ربائی و ترور رهبران ملی ملت تورکمن به لندن ارسال شده که این مسئله خود گویای حضور ردوی در جریان این آدم ربائی و ترور و سرکوبی ملت تورکمن در شهر گنبد می باشد! زیرا، رهبران ملی تورکمن طی یک توطئه از قبل طراحی شده در شب هیجدهم بهمن ماه از طریق تلفنی از ستاد مرکزی شوراها تحت عنوان اینکه "رفیقی از بالا جهت برگزاری جلسه مهمی آمده است"، یکی یکی به ستاد مرکزی فراخوانده میشوند. مسلما ترتیب برگزاری مخفیانه این جلسه بدور از چشم دیگر کادرها و رهبران بومی منطقه نمیتوانست بدون مدیریت و سازماندهی مسئول اصلی سازمان چریکهای فدائی در آن دوره در تورکمنصحرا، آقای "اسفندیار کریمی" (فریدون) صورت بگیرد که حتی نگهبانان و مسئول جوابگویی به تلفن ها در آن شب در ستاد تعویض گشته تا جایکه صدای هیچیک از آنها از پشت تلفن برای آقای ارزانش رهبر ملی- مذهبی تورکمنها که چندین بار خواستار صحبت با این رهبران ملی شده بود ولی این افراد حتی به وی نیز اجازه تماس و ارتباط تلفنی با آنها را ندادند بودند، قابل شناسایی نبوده است! بدین ترتیب محیط مناسب برای اجرای توطئه ای جبنانه و از قبل طراحی شده و مشترک اعضای از رهبری سازمان چریکها و نمایندگان به اصطلاح "دولت مرکزی" بنام مذاکره بدینگونه آماده میگردد و برخلاف نظر آقای "تفرشی" که این افراد "ظاهرا از مذاکره با نمایندگان دولت برمیگشتند"، آنها واقعا نیز با امید دستیابی به توافقی و رفع بحران در منطقه که سیاست ثابت و تلاش همیشگی آنها بود با خلوص نیت و بی خیر از توطئه آنها، در حال گفتگو با نمایندگان دولتی آدم ربا و با آدمخواران دینی بوده اند!

بنابه تحلیل و ارزیابی کانون فرهنگی - سیاسی خلق تورکمن، در مورد این جنایت، با به بن بست رسیدن این مذاکرات در محل ستاد مرکزی شوراها بدلیل عدم پذیرش تسلیم بلاشرط در مقابل حاکمیت اسلامی و پافشاری این رهبران ملی بر منافع و آرمانهای ملت خود، آنها با پیشنهاد ادامه مذاکره با مقاماتی بالاتر از خود در یک مکان دیگر و در واقع منطقه فارس نشین شهر و تحت کنترل نیروهای امنیتی و نظامی دولت، نمایندگان ستاد مرکزی شوراها را بدون اینکه توجه دیگر تورکمنها را جلب بکنند به این محل، یعنی مسلخ گاه از قبل تعیین شده خود هدایت و توطئه مشترک خود را عملی می سازند. مسلما ترتیب دادن این آدم ربائی و توطئه چینی ظریف و دقیق در قلب منطقه تورکمن نشین شهر گنبد و کشاندن افراد تحصیل کرده و هوشیار و مبارز به مسلخ گاه ترور آنها، نمی توانست بدون استفاده از تجربه و دانش جاسوسی و امکانات مأموران (ام آی ۶) چون دیوید ردوی باشد و نمی توانست از عهده اوباشان اسلامی که تنها تخصص آنها آدمکشی و تزویر و ربا است و بدون کمک عناصری از رهبران چریکهای فدائی بعنوان ستون پنجم آنها در درون مبارزین تورکمن، بر بیاید.

بدنبال ربوده شدن رهبران ملی تورکمن و وارد شدن یأس و ضربه روحی بر تورکمنها، بویژه بر اعضای ستاد مرکزی شوراها و کانون فرهنگی- سیاسی خلق تورکمن، آنها مرحله دوم از طرح خود را جهت وارد آوردن ضربه نهائی به ملتی که تنها بدنبال برآورده شدن خواست های سرکوب شده ملی و دمکراتیک خود در زمان رژیم سلطنتی، از طرف حاکمان جدید ایران بوده آغاز گردید! رهبران چریکهای فدائی با اینکه برگزاری مراسم سپاهکل را در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ ایران بدلائل امنیتی لغو کرده بودند و برگزاری آن در تورکمنصحرا نیز قبلا با مخالفت همان رهبران ربوده شده در شب هیجدهم بهمن و بسیاری از کادریهای اصلی جنبش مواجه و ده روز قبل از آن تصمیم بر لغو آن در کمیته رهبری منطقه گرفته شده بود، با کمک هواداران جوانتر خود در "سازمان پیشگام"، در شرایطی که رهبران ملی تورکمن گروگان حاکمان اسلامی بودند و طبق اخبار موقوف و متعدد نیروهای مسلح در منطقه

کاملاً تقویت شده و ارتش و سپاه پاسداران و کمیته چی ها بسوی تورکمنصحرا با تمامی وسائل جنگی خود گسیل شده بودند، اقدام به برگزاری این مراسم در ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۸ نمودند و عملاً مستمسک لازم برای سرکوبی ملت تورکمن را برای سرکوبگران اسلامی فراهم آوردند!

بنی صدر بعنوان رئیس جمهور در آندوره برخلاف سلف خود آقای بازرگان بعنوان اولین رئیس قوه مجریه رژیم اسلامی، بجای تلاش برای جلوگیری از خونریزی و تنشهای ملی در میان ملتها و اقوام تشکیل دهنده ایران، در رقابت با آدمخواران دینی حاکم در ارتکاب جنایت و در همراهی با شونیستهای رنگارنگ ایرانی در نماز جمعه قسم خورده بود که **"تا گنبد را خانه به خانه نکویم، پوتین هایم را از پا در نخواهم آورد!"** وی ته مانده ارتش شاهنشاهی را با سلاح سنگین برای "فتح" گنبد و علیه بخشی از شهروندان ایران گسیل داشت. در آندوره بقول "دیوید ردوی" بنی صدر "مورد حمایت ابوشریف (عباس آقا زمانی) فرمانده سپاه پاسداران و دیگر پاسداران قرار داشت، هرچند که "خامنه ای" مسئولیت سپاه پاسداران در شورای انقلاب را برعهده گرفته بود. با توجه به این حمایت وی تنها به گسیل ارتش بسنده نکرد و برای فرونشاندن کینه و نفرت خود از ملتی غیرمسلح و صلح طلب، افسار این نیروی هار و قاتل را نیز باز گذاشت تا با اعمال شنیع ترین جنایات در حق ملت تورکمن، خوی درنده خوئی دینی خود را ارضاء نمایند!

از سوی دیگر، در آن زمان چون خمینی در بستر بیماری بسر میبرد، **آیت الله منتظری بعنوان "نایب امام" و رهبر روحی اصلاح طلبان بعدی، صادق خلخالی بزرگترین جلاد تاریخ ایران را طی حکمی با امضای خود جهت سلاخی مردم تورکمن به تورکمنصحرا روانه میسازد!** این اتحاد شوم بین کسانیکه در آندوره در جنگ قدرت آشکار و پنهان با یکدیگر بسر میبردند و بکارگیری و همکاری با جاسوسان حرفه ای بریتانیا در اوج شعارهای ضد امپریالیستی آنها با عناصری از رهبری یک "گروه الحادی کمونیست"، چون چریکهای فدائی علیه یک ملت تحت ستم، خود بیانگر قدرت وحدت بخش شونیسم عظمت طلبانه فارس در میان نخبگان و سفلگان و دولتمداران این ملت بوده است!

بنی صدر بعد از ارتکاب شنیع ترین جنایات لشکریانش در حق ملت تورکمن، این ننگ ابدی برای خود را افتخاری انگاشته و آنرا **"تنها ده درصد از قاطعیت"** خود اعلام داشت. دژخیم دینی صادق خلخالی، در رقابت با سایر جناحهای اسلامی که سعی در قاپیدن و بحساب خود گذاشتن هولناکترین جنایات وی را داشته اند، اعلام داشت که: **"من دستور تیرباران ۹۴ تن از تورکمنها را دادم!"** سپاه پاسداران نیز برای توجیه آن همه جنایت و سبعیت در حق مردم بی دفاع تورکمن و در دفاع ناشیانه و احمقانه از به توپ بستن ساختمان مرکزی ستاد شوراها، این قلب پرتپنده روستائیان و دهقانان و زحمتکشان تورکمن، طی انتشار اعلامیه ای آنرا **"مقر گروه خلق تورکمن در گنبد یک مرکز جاسوسی برای ایجاد یک ارتش خلقی بوده است"** توصیف کرد!!

اما، بعد از گذشت سه دهه و با انتشار اسناد جاسوسی بریتانیا مشخص شده است که آنها برای در هم کوبیدن بخشی از مردم ایران و ملتی تحت ستم و ربودن و ترور رهبران ملی آن، تحت هدایت و کنترل سازمان "اینجنلس سرویس" یک کشور خارجی عمل کرده بودند!

جلادان رژیم ریابندگان و قربانیان خویش را با انتقال فوری و پنهانی به تهران، طبق روال جنایتکارانه خود این فرزندان بیگناه ملت تورکمن را تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار می دهند. اما، عاجز و ناتوان از کشتن آنها به یک شوی تلویزیونی و وادار ساختن شان به طلب بخشش و بخاطر گناهی ناکرده از "امام بزرگوار" خود و در مواجهه با مقاومت پرشکوه و حماسی و عدم بروز ذره ای تردید در ایمان آنها نسبت به ملت خود، تن های شکنجه دیده و درهم شکسته آنها را به رگبار کین و نفرت خود می بندند و نادرترین قهرمانان در تاریخ ایران و ملت تورکمن را به شهادت می رسانند!

با خاتمه جنگ تحمیلی رژیم به ملت تورکمن و با "فتح" منطقه تورکمنصحرا و اشغال آن از طرف سپاه و کمیته، در ۲۹ بهمن ۱۳۵۸، اجساد شهدای قهرمان تورکمن را مخفیانه به گنبد انتقال داده و بعد از چندین ساعت شور و مشورت در محل کمیته گنبد و با ترس مفرط از امکان فاش شدن این جنایت هولناک خود، اجساد این چهار نفر را بقول شاهدان عینی به آمبولانسهایی در حیاط خلوت کمیته منتقل و آنها را دزدانه در ۱۲۵ کیلومتری جاده گنبد- بجنورد در زیر پلی رها می سازند و از محل می گریزند!

"دیوید ردوی" که مسلماً خود از کارگردانان این جنایت تاریخی است، در اسناد منتشر شده تنها به بیان سردرگمی و مسابقه مسئولین در دروغگویی بسنده کرده و بالاخره به بیانیه ای از یک گروه ناشناخته با عنوان "فدائیان خلق ترکمن پیرو مشی مسلحانه" که گویا "مسئولیت ترور چهار فرد ترکمن را برعهده گرفت" اشاره میکند! آنها شاید غافل از این امر بوده اند که فدائی، توده ای یا اسلامی و دینی، هیچگاه هویتی بغیر از چیزیکه در خارج از وجود خود بدان معتقدند، ندارند. یک فدائی تورکمن بهمان اندازه یک فدائی فارس بدون هیچگونه پسوند و یا پیشوندی، فدائی است و از

خود نه هویت شخصی و نه ملی داشته و تنها چیزیکه مشترکا آنها را در جامعه مشخص میسازد هویت ایدئولوژیک آنها است. این "گروه ناشناخته" نیز، چیزی نبود بجز ابداعات ناشیانه مغزهای متفکر رژیم اسلامی در مشاوره با "دیوید ردوی" بعنوان یکی از طراحان اصلی این توطئه که گویا "درک وی از جامعه و حکومت در ایران بیش از اغلب دیپلماتهای دیگر" بوده و فرار از پذیرش مسئولیت این جنایت هولناک بدلیل ترس از مردم و انداختن آن بگردن گروهی واهی و خودتراشیده نبوده است! اما، خلخالی در مصاحبه با روزنامه "کیهان" در اواخر سال ۱۳۶۰ با حماقت یک جانی دیوانه تمامی این دروغها و تبلیغات وارونه را برملا کرده و ضمن اعتراف به دستگیری و تیرباران رهبران ملی ملت تورکمن، "از اطلاع تمامی مسئولین وقت جمهوری اسلامی از تیرباران رهبران خلق تورکمن" پرده برداشت!

"دیوید ردوی" در خاتمه گزارش خود نتیجه می گیرند که: "احساس شخصی من اینستکه واقعا مهم نیست چه کسی این افراد را بقتل رسانده، ولی تعداد کشته ها (۱۳۷ تورکمن و ۳۶ پاسدار) و زخمی ها (۸۱ تورکمن و ۶۷ پاسدار)، ابعاد ناآرامی در گنبد را نشان می دهد و این حادثه در مجموع نشانگر قدرت فدائیان خلق است!"

اما، این ملت کشتی برای هر انسان دارای ذره ای وجدان و شرف "واقعا مهم" است و این جنایتکاران بالاخره روزی در برابر دادگاه عدالت و یا در برابر قضاوت بیرحمانه تاریخ قرار خواهند گرفت. تعداد کشته ها و زخمی های این جنگ تحمیلی و نابرابر از تورکمنها که اکثریت قریب به اتفاق آنها را نیز افراد غیرمسلح و حتی پیرمردان و نوجوانان نابالغ دستگیر شده در درون خانه های خود تشکیل میدهد و حتی یک نفر فدائی وارداتی به منطقه که تعداد آنها به ۱۰ نفر نیز نمی رسد در میان این کشته شدگان یا زخمی ها نبوده است، نه "نشانگر قدرت فدائیان خلق" بلکه نشانگر میزان سببیت و ددمنشی رژیم مورد همکاری "دیوید ردوی" و سازمان جاسوسی انگلستان در آندوره در حق یک ملت صلح طلب و غیرمسلح است!

سفر دوم به همراه جاسوسی دیگر!

دومین مأمور سازمان "ام.آی.۶" بریتانیا که همراه دیوید ردوی در اکتبر سال ۱۹۸۰ به تورکمنصحرا رفته بود، شخصی بنام "نورمن مک سووین"¹⁰ می باشد. در معرفی این دیپلمات (جاسوس) گفته شده اینکه: "موقعیت وی در چند افشاگری درباره "ام.آی.۶"، آشکار شده است. او که در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۵ در مأموریت های نایروبی، تهران، بن و استکهلم خدمت کرده، از سال ۱۹۹۵ و قبل از افشای نام و سمتش، فرمانده عملیات "اس.ای. اس/ ام.آی.۶" در مسکو بود!"

دیوید ردوی در مورد این سفر مشترک خود با نورمن مک سووین "به تورکمنصحرا در گزارش محرمانه خود به لندن می نویسد: "وقتی من و نورمن مک سووین، در اکتبر گذشته به گنبد سفر کرده بودیم، شهر پر از شعارهای هواداران فدائیان خلق بود. جالب اینجاست که یکی از چهار نفری که بعنوان رهبران خلق تورکمن معرفی شده اند در واقع اهل خوزستان است. بنظر میرسد که احساسات ضد رژیم در منطقه از طریق جنبش خودمختاری طلبانه ترکمن و فدائیان نمایان است و جدا کردن بین این دو دسته کار ساده ای نیست. ما دقیقا نمی دانیم که فدائیان تا چه حد بر فرماندهی خلق ترکمن کنترل دارند، ولی شنیده ایم که تقریبا بدون رهبر هستند و بنابراین مستعد ابزار شدن توسط یک سازماندهی مناسب هستند!"

در این گزارش مأموران بریتانیایی نکات درست و نادرست توأما آورده شده اند که قابل تعمق و بررسی هستند. در این گزارش محرمانه آنجا که نوشته میشود: "شهر (گنبد) پر از شعارهای هواداران فدائیان خلق بود"، نمی توان با آن موافقت نکرد. زیرا، با توجه به ایدئولوژی تمامیت گرایانه و سیاست قدرت نمائی فدائیان در مقابل حاکمیت بحساب ملت تورکمن جهت بدست آوردن حق فعالیت آزادانه برای سازمان خود در ایران و برای تحت فشار گذاشتن حاکمیت، آنها شیخ کمونیسم را بدون آنکه خود آنها بشناسند با استفاده از جوانان نابالغ بنام "پیشگام" بر فراز منشنج ترین شهر منطقه یعنی گنبد به پرواز در آورده بودند. تنها فایده این ضد تبلیغ در بوحشت انداختن عناصر مذهبی و غیرتورکمن شهر و تشدید فاصله و بیگانگی آنها با مردم تورکمن و قلب ماهیت اصلی فعالیت و خواست های ستاد مرکزی و کانون فرهنگی-سیاسی از طرف نیروهای امنیتی رژیم در منطقه و تحریک و آماده ساختن روانی مردم غیرتورکمن برای نبرد با تورکمنها تحت پوشش مبارزه با کمونیسم بوده است!

¹⁰ Norman Mac Sween

اما این گزارش آنجا که "یکی از چهار نفری که بعنوان رهبران خلق ترکمن معرفی شده در واقع اهل خوزستان است"، کاملاً دروغ و از نوع نشخوارات تبلیغی مسئولین رژیم اسلامی در منطقه استکه به خورد این متحدان انگلیسی خود علیه جنبش تورکمنها داده اند! در اینجا مسلماً منظور این مأمور سرویس اطلاعاتی بریتانیا، آقای "حاج طواق واحدی" استکه در زمان شاه بدلیل فعالیت سیاسی خود دستگیر و به شهر بندرعباس تبعید و در دادگستری این شهر تا زمان انقلاب اسلامی به کار وکالت اشتغال داشته اند. ایشان جزو رهبران ملی ملت تورکمن و از خانواده اصیل تورکمن بوده اند که در جریان آمد رثائی و ترور رهبران ملی این ملت بشهادت رسیدند!

اما، با این قسمت از گزارش این مأموران بریتانیائی که "احساسات ضد رژیم در منطقه از طریق جنبش خودمختاری طلبانه ترکمن و فدائیان نمایان است و جدا کردن بین این دو دسته کار ساده ای نیست"، می توان تا حدود زیادی با آن موافقت کرد. زیرا، اکثریت کادرها و اعضای جنبش ملی تورکمنها از لحاظ فکری به سازمان چریکهای فدائی تعلق داشته و خود را جزئی از فدائیان قلمداد میکردند. هرچند که تا بعد از انشعاب این سازمان بعنوان "اکثریت" و "اقلیت"، تنها ۹ نفر از تورکمنها منجمله سه تن از چهار رهبر ربهوده و ترور شده آن تنها از آبان ماه ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سازمان چریکها در آمده و از کادرهای رده بالای آن بشمار می آمده اند. بنابراین "جدا کردن بین ایندو دسته (علیرغم تقسیم آنها به دو دسته) کار ساده ای" نبوده است! باز، این مأموران پرتجربه سازمان جاسوسی بریتانیا بدستی پیش بینی کرده بودند که "ما دقیقاً نمی دانیم که فدائیان تا چه حد به فرماندهی خلق ترکمن کنترل دارند، ولی شنیده ایم که تقریباً بدون رهبر هستند و بنابراین مستعد ابزار واقع شدن توسط یک سازماندهی مناسب هستند!"

رهبری تورکمنها در آندوره بعلت تبعیت فکری آنها از ایدئولوژی حاکم بر چریکهای فدائی و یا از سیاست آنها در قبال رژیم اسلامی، هرچند در بسیاری موارد و مواقع با توجه به خواست های متفاوت جنبش ملی و تلفیق آن با مسئله ارضی بدلیل غصب اکثر اراضی زراعی آن از طرف غیربومیان و بافت فرهنگی و زبانی متفاوت آن با سایر مناطق ایران و بروز این جنبش قبل از حضور فدائیان در منطقه و انعکاس نمودهایی از استقلال شخصیتی در بین رهبران ملی آن نسبت به کادرهای وارداتی فدائیان به منطقه، خصائل و علائمی از یک جنبش خود ویژه و گاه "مستقل" از فدائیان بویژه در مذاکرات گوناگون با نمایندگان دولت اسلامی، تنها از موضع منافع ملی تورکمنها، از خود بروز میداد. اما در کل در سازمان چریکهای فدائی بدلیل پیوند غیر اصولی و مکانیکی این جنبش با جنبش به اصطلاح سراسری و مخصوصاً با جریان فدائی تلفیق یافته بود. نقش مسلط و حرف آخر در این جنبش از آن فدائیان بوده است. همانگونه که علیرغم مخالفت رهبری ملی منطقه در برگزاری مراسم بزرگداشت سالگرد سپاهکل، آنها تصمیم خود مبنی بر برپائی این مراسم را در یکی از متنسج ترین و بحرانی ترین شرایط سیاسی در منطقه را عملی ساختند!

بنابراین رهبری ملی ملت تورکمن را در آندوره نه تنها نمی توان جدا از چهارچوب فکری و سیاسی سازمان چریکها سراغ گرفت، بلکه بدلیل فقدان "سازماندهی" و تشکیلاتی مستقل و جدا از سازمان فدائی در این جنبش، جنبش ملی-دمکراتیک تورکمن "مستعد ابزار واقع شدن توسط یک سازماندهی مناسب" گردید!

سومین سفر و سومین گزارش محرمانه!

سومین حضور "دیوید ردوی" در منطقه به ۱۱ تا ۱۸ ژوئن/۲۱ تا ۲۸ خرداد باز میگردد. وی در گزارش محرمانه به لندن در مورد سفر خود به منطقه با اشاره به اوج نارضایتی عمومی تورکمنها از رژیم اسلامی به شایعه ای مبنی بر: "کشاورزان بومی منطقه ترکمن صحرا قصد دارند برای آن که غلاتشان به دست ماموران جهاد سازندگی نیفتد، محصولات کشاورزی خود را آتش بزنند!!" وی با ابراز تردید به عملی شدن این تهدید اضافه می کند: "این گونه مسایل نشانگر نارضایتی عمومی از حکومت مرکزی در منطقه ترکمن صحرا است." به نوشته وی "با وجود گسترش نارضایتی در منطقه ترکمن صحرا، مردم از ترس ماموران سپاه پاسداران، که بعضاً در لباس ماموران جهاد سازندگی ظاهر می شوند، و نگرانی از دستگیری یا مصادره اراضی و مغازه هایشان از ابراز مخالفت پرهیز می کنند." وی در این گزارش خود به "مصادره ۱۲ مغازه و دستگیری کل اعضای شورای محل و یکی از معتمدین منطقه در بخش کلاله" در همان دوره سفر یک هفته ای خود خبر داده است. وی در این گزارش خود این پرسش را مطرح می سازد که: "سؤال این است اهالی روستاها تا چه مدت فعالیت های آمرانه ماموران جهاد سازندگی را تحمل می کنند. صرف نظر از سازماندهی معمولاً ضعیف، عامل اصلی که مانع واکنش آنی روستاییان این است که بسیاری از آنان بر این باور هستند که اراضی مصادره شده بین آنان تقسیم و توزیع خواهد شد. هرچند جهاد سازندگی تاکنون همه زمینهای مصادره ای را برای خود نگاه داشته و از رایه کمک های سنتی زمین داران به اهالی می داد خودداری کرده است."

وی در خاتمه این گزارش خود پیش بینی می کند که: " وقتی این باور [تقسیم اراضی مصادره‌های بین اهالی] نهایتاً به گل بنشیند، آن گاه روستاییان ممکن است اعضای جهاد سازندگی را تنها گیر آورده و همان رفتاری را با آنان کنند که با ژاندارمری داشتند. یعنی افراد ناپدید می‌شدند یا جنازه آنها به گودالی افکنده می‌شد. هر چند فعلاً به نظر می‌رسد که پاسداران بدون هیچ مشکلی از جهاد سازندگی حمایت می‌کنند."

ردوی، قبلاً در گزارشی دیگر از سوزاندن خرمن توسط کشاورزان در خوزستان و ترکمن صحرا یاد کرده و احتمال داده بود که "گروه‌های چپ برای افزایش ناراضیاتی و جهاد سازندگی به دلیل ایجاد جو ارباب نیز ممکن است به اقدام مشابهی دست بزنند!"

قسمت اول این گزارش "ردوی" کاملاً عاری از حقیقت و واقعیت وارونه شده ای است که احتمالاً از طرف نیروهای امنیتی رژیم بعنوان همکاران امنیتی و مورد اعتماد، به وی داده شده است! در تورکمنصحر مصادره زمینهای بزرگ زمینداران دریاری و غیردریاری، لشکری و ساواکی و غاصبان غیربومی که ماهها قبل از انقلاب اسلامی از طرف مردم منطقه آغاز شده بود، با وقوع انقلاب و با گسترش این مصادره به زمینهای غاصبان بومی با مخالفت شدید و رقابت حاکمیت جدید برای غصب مجدد این زمینهای مصادره ای مواجه گردید. غاصبان بومی و غیربومی، دیگر با استفاده از پیوند سنتی خود با روحانیون چه شیعه و چه سنی، از حمایت همه جانبه دولت از اراضی غصبی خود و از تلاشهای آنان برای غصب مجدد این زمینها برخوردار شده و این امر آنها را در اقدام علیه دهقانان و در دشمنی با ستاد مرکزی شوراها و کانون فرهنگی-سیاسی خلق تورکمن جسورتر و بی پروا تر ساخت. با گذار حمایت سیاسی و معنوی حاکمیت جدید از این غاصبان به حمایت نظامی و امنیتی بدنبال جنگ تحمیلی اول رژیم به ملت تورکمن، آنها با حمایت همه جانبه کمیته های انقلاب که در آندوره از طرف مهدوی کنی هدایت میگردید و سپاه پاسداران که تحت نظارت آیت الله خامنه ای در شورای انقلاب بود و هنگ ژاندارمری گرگان به فرماندهی سرهنگ عبدالرشیدی و با تسلیح اوباشان محلی در مناطق اراضی مورد مشاجره زمینداران بزرگ و روستائیان، اقدامات ایضانی خود را شدت دادند. در تورکمنصحر طی حاکمیت دوگانه ی ستاد مرکزی شوراها و رژیم اسلامی تا جنگ تحمیلی دوم آن به مردم تورکمن، آنها هر روز در گوشه ای از این سرزمین دست به اقدامی تبهکارانه چون، برپایی برخورد های مسلحانه با شوراهای روستائی، ارباب و تیراندازی بسوی اعضای شوراها، آتش زدن خرمنها و علوفه روستائیان و حتی کشتار سه نفر از از دهقانان روستای "کوچک نظرخانی" بنابه دستور فتودال معروف فاضل آباد، "قدس" به کمیته چی های تحت اختیار خود... میزدند. تا جایی که خنثی سازی این توطئه ها، خود مشغله اصلی و بزرگ ستاد مرکزی شوراها و کانون فرهنگی-سیاسی خلق تورکمن بوده است!

اصولاً هیچ دهقانی حاضر نیست دسترنج خود را بدست خود طعمه حریق بسازد، در تورکمنصحر نیز انتشار چنین شایعه بی اساس از طرف مأمورین امنیتی رژیم برای توجیه میلیتاریزه کردن منطقه، تحت پوشش "مقابله با ناامنی و بی ثباتی" که موجد آنها در اصل خود نیروهای رژیم و زمینداران بزرگ و غاصب مورد حمایت آن بوده اند، بوده است! آنها با این نظامی سازی و بدنبال جنگ تحمیلی دوم و اشغال کامل منطقه تورکمنصحر، اراضی غصبی مصادره شده از طرف دهقانان را دوباره "مصادره انقلابی" کرده و صدها هزار هکتار از بهترین اراضی تورکمنصحر را از دست صاحبان اصلی آن در آورده و به "بنیاد علوی" که مستقیماً تحت کنترل "امام" است منتقل کرده و نه تنها به "مصادره ۱۳ مغازه" در کلالة بسنده نکردند، بلکه هر دو راسته خیابان را مصادره و آنها را بعنوان پاداش شرکت غیربومیان ساکن شهر گنبد در کشتار مردم تورکمن بویژه به شاهرودی ها بخشیدند و ساختمان اکثر مراکز استقرار نیروهای سرکوب نیز خانه های مصادره شده مردم در آندوره می باشند! آنها همانند لشکریان صدر اسلام و همانند یک نیروی مهاجم خارجی، هر آنچه غارت شدنی را غارت و حتی آب رودخانه های اترک و گرگان را به ایجاد حوضچه های پرورش ماهی برای سران رژیم، منجمه ۱۳۸ دریاچه ی مصنوعی به رفسنجانی اختصاص داده (رفسنجان بعد از چند سال استفاده از آن تمامی آنرا به شهرداری تهران فروخته است) و وسیعترین تالابهای طبیعی دریای خزر را نیز مصادره و به پرورش میگو برای سران نظام و آقازاده های آنها در تهران واگذار کرده و بکرترین جنگل ایران یعنی جنگل گلستان را در کاخانه ی نوپان سازی نماینده امام در مازندران و گلستان، نورمفیدی به نوپان تبدیل کردند! با ایجاد سدهای متعدد برای آبیاری زمینهای غصبی بنیاد علوی و دهها بنیاد رنگارنگ رژیم و حوضچه های پرورش ماهی مانع واریزی آب از دلتای رودخانه های اترک و گرگان به دریای خزر یعنی به محل تخم ریزی میلیونها ماهی شده و به یک فاجعه زیست محیطی دامن زده و صیادان تورکمن را به فقر مطلق کشانیده اند! این غارتگران، مهم تر از همه حق حاکمیت ملی ملت تورکمن بر سرزمین خود و آزادی آنها در تعیین مقدرات خود و با اعمال گنوسیسیم فرهنگی، هستی ملی این ملت را مصادره کرده اند!

اما، آن مقاومت و مبارزه پراکنده مورد اشاره "دیوید ردوی" در زمان شاه و مفقودالایر شدن افرادی از ژاندارمری و یا افکنده شدن جنازه آنها به گودالی که واقعا نیز بویژه در کناره های رودخانه های "آقچا چای" و "قاراسو" و در سواحل دریای خزر هر از گاهی اتفاق می افتاد، حقیقت داشت. اما این امر برخلاف پیش بینی وی در زمان رژیم خمینی در مورد اعضای سپاه، جهاد و بسیج هیچگاه بوقوع نپیوست! زیرا، بدنبال جنگ احتمالی دوم و ترور رهبران ملی تورکمن و دستگیری و اعدام شماری دیگر از کادرهای اصلی جنبش و با انشعاب بزرگ سازمان چریکها و تقسیم آن به اقلیت و اکثریت و نفی اشکال مسلحانه و قهرآمیز مبارزه از طرف اکثریت و پیوستن تقریباً تمامی کادرهای اصلی جنبش تورکمنها به شاخه اکثریت سازمان، آنها دیگر بجای هرگونه مبارزه با این رژیم به سیاست "شکوفائی" آن و به دفاع از "خط امام" پیوستند. آنها دهقانان را بجای تشکل یابی و سازماندهی مستقل جهت مقابله با مصادره دستاوردهای خود در زمان حاکمیت شورائی ستاد مرکزی شوراها و کانون فرهنگی-سیاسی خلق تورکمن از طرف رژیم اسلامی به پناه آوردن به "هنیت هفت نفره زمین" و به دخیل بستن به بندهای "ج" و "د" طرح اصلاحات ارضی رضا اصفهانی وزیر کشاورزی وقت جمهوری اسلامی و پیگیری حقوق خود تنها از مجرای ارگانهای حکومتی تشویق میکردند و دیگر شعارهایی چون "مرگ بر پاسداران جنایتکار" به شعار "پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید" حزب توده تبدیل گشته بود! با غلبه کامل خط و مشی اکثریت بر جنبش، دیگر جنبش خلق تورکمن در برابر رژیم تسلیم و مبارزان آن جهت سازش با ارگانهای سرکوب و حکومتی رژیم در منطقه در شرایطی که یاران آنها در زندان و یا در میادین اعدام به آماج گلوله ها سپرده میشدند، تلاش می ورزیدند!

انگلستان و رابطه آنها با سازمان چریک های فدائی خلق!

در همانحال که ورزیده ترین مأموران اینتلجنس سرویس بریتانیا در تورکمنصحرا، تجربیات، طرحها و امکانات خود را جهت سرکوبی جنبش ملی دمکراتیک ملت تورکمن در اختیار همکاران امنیتی و نظامی رژیم اسلامی در منطقه می گذاشتند، در تهران نیز آنها با عناصری از رهبری چریکهای فدائی در تماس و ارتباط بوده اند! مسئول رابطه با این سازمان "شیدیا ضد امپریالیستی" (فدائیان) در آندوره فردی بنام "کریس رندل، دیپلمات بخش پژوهش وزارت خارجه بریتانیا در تهران" بوده که در تاریخ ۲۵ ژوئن/ ۴ تیرماه طی گزارشی با عنوان "دسته بندی سیاسی ایران و نوار آیت" به بررسی تبعات این ماجرا پرداخته و مطرح می کند که: "انتشار نوار آیت (حسن آیت مشهور به عامل سیاست انگلستان بود!) موجب شده تا سازمان مجاهدین خلق و بنی صدر که پس از شروع انقلاب فرهنگی و تعطیل شدن دانشگاهها تضعیف شده بودند بهم نزدیکتر شدند". کریس رندل می افزاید: "که این تنها تغییر در گروه بندی سیاسی ایران نبوده بلکه "این شرایط (جو پس از انتشار نوار آیت) موجب انزوای حزب جمهوری اسلامی شد و شاید به همین دلیل بود که اخیراً دکتر بهشتی مذاکرات ناتمامی را با نمایندگان چریکهای فدائی خلق که اخیراً بدلیل تعدیل مواضعشان در کردستان احترامی کسب کرده اند، داشته قطع کرده است. البته اتحاد رسمی بین حزب جمهوری اسلامی و چریکها قابل تصور نیست ولی آنها می توانند بطور تاکتیکی در برخی موضوعات انقلاب باهم متحد شوند. یکی از رهبران چریکها در گفتگویی با نگارنده، ضمن تأیید این ماجرا اعلام کرد که موضوع تقریباً هم زمان با انشعاب سازمان چریکها به دو گروه اقلیت و اکثریت صورت گرفت و تعامل مثبت اکثریت و حزب جمهوری اسلامی و مجاهدین خلق تا حادثه هفتم تیر ۱۳۶۰ ادامه یافت!" (تأکیدات از ماست)

بسیاری از رهبران سازمان چریکهای فدائی، بویژه کسانی که بعدها اکثریت رهبری سازمان اکثریت را قبضه کرده بودند، هم بند سران رژیم اسلامی در زندانهای رژیم شاه بوده اند. آشنایی قبلی و یا اجباری آنها با یکدیگر و همسویی آنها در سنیز با تمامی مظاهر تمدن غرب و مدرنیته چون "لیبرالیسم و سرمایه داری" باعث اتحاد عملی آنها علیه دولت موقت بازرگان و بعدتر "حزب خلق مسلمان" و شریعتمداری تحت عنوان مبارزه با لیبرالیسم و با اطلاق این کلمه به این دو آدم مادرزاد دینی، بهمراه حزب جمهوری اسلامی و شخص خمینی گردید! این همکاری "در برخی موضوعات انقلاب"، بویژه با اشغال سفارت آمریکا و با شناسایی این نیروی ارتجاعی و "ضد اجنبی" بعنوان نیروی "ضد امپریالیست و انقلابی خرده بورژوا"، از طرف سازمان چریکها به مرحله عالیتز خود فراروئید! بدین ترتیب این "تعامل مثبت" اکثریت، از زمان چریکهای فدائی و قبل از اینکه سازمانی بنام اکثریت از دل انشعاب درونی چریکها بوجود بیاید، برقرار بوده است. بویژه همکاری افرادی تعیین کننده در رهبری سازمان چریکها در توطئه مشترک آدم ربائی و ترور رهبران ملی تورکمن به مذاکرات سری آنها با مقامات جمهوری اسلامی در تهران باز میگردد. در آندوره سازمان چریکهای فدائی برای برخورداری از فعالیت قانونی و آزاد و بردن سهمی از قدرت تلاش می ورزید. وجهه معامله چنین امری از نظر حاکمیت اسلامی نیز قربانی ساختن جنبش تورکمنها، نابودی رهبران ملی آن و

بیرون کشیدن و خلع سلاح نیروهای خود از کردستان بوده است. زیرا در آندوره رهبری جنبش ملی کردستان در دست حزب دمکرات کردستان بوده و این سازمان در عین حضور مسلحانه و محدود، اختلافات معینی نیز با حزب اصلی کردستان داشته و از اینرو توانائی معامله بر سر جنبش کردستان همان جنبش خلق تورکمن با سران رژیم را نداشته است!

اما، اگر زمان و دلیل آغاز "تعامل مثبت" رهبری سازمان چریکها با رژیم اسلامی برای ما تا حدود زیادی مشخص است، اما "کریس رندل" این دیپلمات بخش پژوهش وزارت خارجه بریتانیا و رابط این سازمان با بخش امنیتی و جاسوسی سفارت بریتانیا، از آغاز "تعامل مثبت" خود با "یکی از رهبران چریکها"، در این اسناد سخنی بمیان نیاورده است! ولی بنظر میرسد که این "تعامل" از زمان حضور چریکها در منطقه تورکمنصحر آغاز شده باشد. زیرا، منطقه تورکمنصحر باخطر داشتن بزرگترین و جنوبی ترین مرز برای شوروی و شمالی ترین مرز برای انگلستان و آمریکا در دوران جنگ سرد در خاورمیانه و آسیا از وضعیتی استثنائی برای هر دو طرف برخوردار بوده است. بعد از انقلاب و با برچیده شدن پایگاه هوایی آمریکا در "ماراوادپه" و خلع سلاح شدن تمامی پاسگاههای مرزی از طرف مبارزین تورکمن در طول اولین جنگ تحمیلی رژیم جدید بر تورکمنها، این مرز استراتژیک نیز از کنترل دولت مرکزی ایران و آمریکا و انگلستان خارج گردید. بنابراین تنها منبعی که می توانست انگلیسها و دولت مرکزی را از تحریکات مرزی روسها در این منطقه آگاه بسازد، سازمان چریکهای فدائی بوده است!

از طرف دیگر، همانگونه که در قسمتی از این اسناد منتشر شده آمده است، انگلستان در اوائل انقلاب اسلامی، چهار سناریو برای ایران پیش بینی میکرد که چهارمین آن از نظر آنها: "فرو رفتن در اغتشاش بسیار شدید و نهایتا تجزیه ایران توسط گروهی غیرقابل کنترل اقلیت قومی" بوده است! سناریویی که در صورت وقوع پیوستن آن بدنبال خود تغییر جغرافیایی سیاسی آسیای میانه و خاورمیانه را می توانست دربر داشته باشد. جغرافیایی که طراح و معمار اصلی آن در نیمه دوم قرن نوزده روسیه تزاری و انگلستان بوده و در آن زمان نه بریتانیا و نه شوروی بعنوان وارث مستعمرات و سیاستهای استعماری روسیه تزاری در این منطقه اجازه نمی دادند که این جغرافیای سیاسی بعهدون دستپخت شان برای ملتهای تقسیم شده در این منطقه، دستخوش تغییر گردد. بنابراین، هرچند جنبش تورکمنها در آندوره کاملا از ریشه و علل داخلی و از خواست حقوق ملی و انسانی خود برخوردار بوده و یکی از مستقل ترین جنبش های ملی در تاریخ ایران بوده است، اما طبق سناریوی احتمالی انگلیسها برای ایران، این امر خطری بالقوه برای آنها بشمار میرفت که حتما باید در نطفه خفه میگردد. همکاری مأموران "ام.آی.۶" بریتانیا با رژیم اسلامی و بکارگیری عناصری از رهبری سازمان چریکهای فدائی و سکوت آمیخته به رضایت شوروی از دوبار لشکرکشی تمام عیار رژیم اسلامی و تحمیل دو جنگ در کنار مرزهای آن یعنی تورکمنصحر و در نابودی خونین جنبش ملی-دمکراتیک تورکمنها، دقیقا در همین رابطه استکه معنا و مفهوم می یابد!

حال که بعد از سی سال "آرشیو ملی بریتانیا" قسمتهایی از اسناد سری خود در مورد تورکمنصحر و سایر مسائل مربوط به ایران را در اختیار "تعداد محدودی از پژوهشگران و نویسندگان" گذاشته و از طریق آنها این اسناد انتشار بیرونی یافته است، آیا سازمان چریکهای فدائی و سازمان اکثریت نیز این شهادت اخلاقی و سیاسی را در خود خواهند یافت که اسناد مربوط به جنبش ملی-دمکراتیک تورکمنها را بعد از سی سال در اختیار روشنفکران و مبارزین تورکمن و سایر جریانات سیاسی قرار بدهند؟ یا برای همیشه در مظان اتهام همکاری با دژخیمان این ملت و خیانت به این جنبش باقی خواهند ماند؟

اما، سؤال مهم که بعنوان تجربه از گذشته بکار امروز جنبش ملی-دمکراتیک تورکمن خواهد آمد اینستکه آیا با سقوط شوروی و با سرکوبی جنبش تورکمنها از طرف مثلث شوم رژیم اسلامی، سازمان امنیت بریتانیا و عناصری از رهبری سازمان فدائی، منطقه تورکمنصحر دیگر اهمیت دیروزی خود را برای انگلستان و سایر بازیگران صحنه سیاسی منطقه، از دست داده است؟

جواب ما به این سؤال مطلقا منفی است. زیرا، با سقوط شوروی و با پیدایش جمهوریهای جدید در آسیای مرکزی و با کشف میادین جدید فسیلی در دریای خزر و با تبدیل جمهوری تورکمنستان به منبع اصلی انرژی برای چین و اروپا و با تلاش آغاز شده آمریکا و انگلستان بدنبال سقوط شوروی جهت رسانیدن گاز تورکمنستان از طریق افغانستان و پاکستان به اقیانوس هند که خود منجر به تغییر و تحولات سیاسی بزرگی در طول دو دهه در افغانستان و پاکستان شده است، اهمیت تورکمنصحر نیز برای آنها دوچندان شده است. چون، تورکمنصحر از یکسو بعنوان نقطه اتصال آسیای مرکزی با خاورمیانه و بزرگترین مرز ایران از دریای خزر تا افغانستان بهمره خراسان شمالی با بزرگترین منبع

انرژی در آسیای میانه یعنی جمهوری تورکمنستان را تشکیل میدهد. از سوی دیگر، تورکمنصحرا بعنوان نزدیکترین نقطه اتصال افغانستان به دریای خزر که مورد توجه ویژه گروههای بنیادگرایی که با صدها تار مرئی و نامرئی وابسته به انگلستان بوده و گروههای قاچاق بین المللی مواد مخدر است. مضافاً اینکه مرکزیت بزرگترین گروه فعال مایشا در آسیای مرکزی یعنی "حزب التحریر" در لندن واقع شده و تمامی عملیات تخریبی این گروه در این منطقه از این مرکز هدایت و کنترل میشود. بنابراین اهمیت تورکمنصحرا بعنوان منطقه اتصال آسیای مرکزی و خاورمیانه با توجه به مطامع و برنامه های جدید بریتانیا در آسیای مرکزی دوچندان نسبت به دوران جنگ سرد برای این کشور افزایش یافته است!

بنابراین، رشد بیسابقه لشکری دوازده تا ده هزار نفری بنیادگرایان در منطقه تورکمنصحرا که مستقیماً با بنیادگرایان پاکستانی، ترکیه ای و با سلفی های عرب در ارتباط هستند نمی تواند جدا از اهمیت یافتن این منطقه استراتژیک برای بریتانیا که ید طولانی در پرورش و بکارگیری بنیادگرایان دینی در اکثر کشورهای مسلمان نشین جهان دارد و نامربوط به منافع این کشور در این منطقه داشته باشد. پرورش و تقویت این نیروی جهنمی بنیادگرا در منطقه¹¹، از یکسو اگر برای جلوگیری از نفوذ و حضور و تسلط مجدد ملی گرایان و دمکراتهای تورکمن بر تورکمنصحرا که هم بریتانیا و هم رژیم اسلامی شدت با آن مخالفند و از سوی دیگر، تقویت این نیرو در این منطقه می تواند در صورت نیاز برای ایجاد ناامنی و تشنج در مرزهای جمهوری تورکمنستان و در داخل این جمهوری جهت تحت فشار گذاشتن دولت این جمهوری برای جلب موافقت آن برای انتقال انرژی ارزان قیمت به اقیانوس هند و عقد قراردادهای نفتی سودآور با شرکتهای نفتی بریتانیایی و آمریکایی، وسیله ای مناسب در اختیار این کشور بگذارند! بهمین دلیل نیز این بنیادگرایان تورکمنصحرا در راستای بکارگیری آن در راستای منافع بریتانیا در هر دور سوی این مرز علیه منافع ملی تورکمنها، از طریق گوناگون و بطور نهانی تقویت و گسترش داده می شود. مسلماً رژیم ج. اسلامی نیز از این امر بی خبر و بی نصیب نبوده و سکوت و چشم بستن به فعالیت و رشد و گسترش آزادانه بنیادگرایان سلفی در تورکمنصحرا خود ادله ای بر این مدعا است!

کانون فرهنگی-سیاسی خلق تورکمن

آدرس تماس:

Kaspien1@yahoo.de

¹¹ سالهاست که دو گروه وابسته به سلبی های بین المللی معروف به « عقیدتی» و « تبلیغی» که یکی در ارتباط با سلبی های ترکیه و دیگری با آدمخواران اسلامی وهابی پاکستان قرار دارند، بصورت کاملاً آزاد به گسترش صفوف و تبلیغات بنیادگرایانه خود در منطقه مشغولند. رژیم جمهوری اسلامی علیرغم تفاوت ایدئولوژی مذهبی خود با آنها، صرفاً بدلیل مخالفت آنها با تمامی مظاهر مدرنیته و تبدیل شدن آنها بعنوان یک آلترناتیو مناسب در مقابل نیروهای دمکرات و سکولار ترکمن، بر هر گونه فعالیت و حضور روزافزون آنها چشم فرو بسته است. این نیروها با برخورداری از آزادی عمل، تورکمنصحرا را مناسبترین منطقه برای ترویج عقاید خرافی و فعالیتهای بنیادگرایانه خود یافته و امروز تا حد یک نیروی قابل توجه دینی و سازمان یافته فرا رونیده اند. بنا به شهادت عینی ترین برآوردها، تعداد آنها به ده هزار نفر تخمین زده میشود که از میان آنان حدود 1000 تا 1500 نفر بطور کاملاً حرفه ای فعالیت میکنند. آنها جلسات مرتبی که عمدتاً در مرکز مقدس « حالت نبی» برگزار میگردد حضور یافته و در برخی موارد تعداد اعضای جلسه آنها با حضور هیئت هایی از دیگر مناطق به پنجاه نفر میرسد. همه ساله نمایندگان آنان در مراسم « دیو بندی» پاکستان که قبله گاه تمامی وهابیون جهان است شرکت کرده و با تسلیم اعانات جمع آوری شده خود از تورکمنصحرا به مقامات ارشد بنیادگرایان و با کسب مأموریت های جدید و اخذ سهمیه مالی اختصاص داده شده به آنها از طرف مرکز سلبی ها به منطقه باز میگرددند.

آنها تاکنون چندین بار رأساً دست به مجازات و محو فیزیکی کسانیکه به زعم آنان به مسیحیت گرویده و یا زنانیکه اقدام به برپایی « خانه های فساد» نموده اند زده و تا بحال مورد هیچگونه بازخواست و یا مواخذه ای از طرف دولت اسلامی که خود بانی و مجری اینگونه جنایات هستند قرار نگرفته اند. تأسف بار اینکه، رشد سرطانی این نیروی مخرب در یک منطقه آرامی مثل تورکمنصحرا، تا کنون از توجه و نظر مراکز جهانی مبارزه با بنیادگرایی بدور مانده است. اما این امر میتواند در آینده نزدیک، در منطقه استراتژیکی چون تورکمنصحرا و یا ترکمنستان مورد بهره برداری بنیادگرایان آدمخوار دینی و ایجاد ناامنی شدید در کشورهای آسیای مرکزی قرار گیرد. از هم اکنون میتوان رد پای پر رنگ این نیرو را در رشد بی سابقه و وهابیسیم و رواج بیمارگونه گرایشات دینی در میان جوانان جمهوری ترکمنستان بخوبی مشاهده نمود.

